

ناخودآگاه

جنبه‌های نظری، پژوهشی و بالینی

فهرست

۷	پیشگفتار.....
۱۰	قدردانی و تشکر.....
۱۳	درباره نویسندگان.....
۱۵	یادداشت‌های ویراستار ارشد از سری کتاب‌های علم روان‌شناسی و روان‌کاوی.....
۱۷	یادداشت مترجم.....
۲۵	فصل ۱: مقدمه.....
۳۱	بخش ۱: تاریخچه اولیه ناخودآگاه.....
۳۴	فصل ۲: پیشگامان فلسفی.....
۴۴	فصل ۳: روان‌پزشکی پویا و روان‌شناسی علمی اولیه.....
۵۷	فصل ۴: روان‌کاوی.....
۸۰	بخش ۲: رویکردهای عملی به ناخودآگاه.....
۸۳	فصل ۵: آغاز فعالیت‌های تجربی درباره فرایندهای ناخودآگاه.....
۱۰۵	فصل ۶: فرایندهای ناخودآگاه از عدم پذیرش تا روند مسلط.....
۱۲۰	فصل ۷: آزمون‌های عملی پدیده‌های ناخودآگاه.....
۱۴۰	فصل ۸: مدل‌های توجه و تأثیر آن بر روند مسلط ناخودآگاه.....
۱۵۷	فصل ۹: فرایندهای ناخودآگاه: از روند کلی به سوی اصول پایه‌ای.....
۱۶۸	بخش ۳: کشف دوباره ناخودآگاه.....
۱۷۲	فصل ۱۰: ناخودآگاه هنجارین.....
۱۷۸	فصل ۱۱: حافظه ضمنی.....
۲۰۵	فصل ۱۲: یادگیری ضمنی.....
۲۲۸	فصل ۱۳: انگیزش ضمنی.....
۲۴۰	فصل ۱۴: خودآیندی.....
۲۵۰	فصل ۱۵: نظریه اسنادی.....

فصل ۱۶: تقدم يا پيشينگى عاطفى.....	۲۵۷
فصل ۱۷: از استعاره به سوى شناخت جسم آگين.....	۲۶۹
بخش ۴: علم عصب پایه رايانشى و ناخودآگاه.....	۲۸۲
فصل ۱۸: مدل‌هاى رايانشى ذهن.....	۲۸۴
فصل ۱۹: ويژه‌پردازى گسترده.....	۲۸۹
فصل ۲۰: پردازش موازى توزيعى.....	۳۰۰
فصل ۲۱: از ويژگى نواخته تا بازپردازى عصبى.....	۳۲۵
فصل ۲۲: يك مدل ناخودآگاه: نظريه و كاربردهاى آن براى روان‌درمانى.....	۳۵۱
واژگان.....	۳۷۲
منابع.....	۳۷۹

فصل ۱

مقدمه

هدف اصلی این کتاب انتقال دانش موجود درباره فرایندهای ناخودآگاه است و چگونگی نقش اصلی این فرایندها را در کارکرد انسان شرح می‌دهد. ما معتقدیم که این دانش بر کار و فعالیت پژوهشگران دانشگاهی، نظریه‌پردازان روان‌درمانی و نیز متخصصان بالینی تأثیر خواهد داشت (همچنین امیدواریم که افراد معمولی تحصیل کرده و علاقمند از این کتاب به نکات ارزشمندی دست یابند).

نخستین موضوعی که باید هر کتابی که مدعی حل و فصل حیطه ناخودآگاه است به آن بپردازد، اشاره به این نکته است که هیچ‌الگوی مسلط یکپارچه‌ای درباره فرایندهای ناخودآگاه در حال حاضر وجود ندارد. در عوض کارهای بیشماری در حیطه‌های مختلف صورت گرفته است که هیچ ارتباطی بین آنها به چشم نمی‌خورد. به علاوه، هر حیطه پژوهش و نظریه آکنده از عدم توافق‌ها است و به دلیل ماهیت نامنسجم و بحث‌انگیز موضوع، چندین اثر پژوهشی نامرتبط با یکدیگر بررسی شده است. ما تفاوت‌ها و شباهت‌های بین این آثار ظاهراً نامرتبط را مرور کرده‌ایم و درصدد درک آنها برآمده‌ایم. درعین حال، تبیین‌های نظری بسیار نویدبخش مربوط به فرایندهای ناخودآگاه را در نظر گرفته‌ایم، تبیین‌هایی که آنها را برخاسته از علم عصب پایه رایانشی (محاسباتی) می‌دانیم و درباره ظرفیت‌های بالقوه و نیز محدودیت‌های این رویکردها بحث می‌کنیم. با بررسی پژوهش‌ها، سعی کردیم تا در میان این مدل‌های رایانشی، موضوع‌های مشترک را پیدا کنیم و به آنها تمامیت و انسجام دهیم. از این گذشته تلاش کردیم تا اصولی را که در فرایندهای ناخودآگاه مشترک می‌دانیم در یک گزارش و شرح نظری واحد، ارائه دهیم.

هدف دیگر کتاب کاربرد این بینش‌ها در نظریه و عمل روان‌درمانی است. ما (نویسندگان این کتاب)، روان‌درمانگر و پژوهشگر هستیم. از نظر ما وقت آن رسیده است که دانش موجود درباره فرایندهای ناخودآگاه را به نظریه و عمل در روان‌درمانی پیوند دهیم. اکثر مدل‌های روان‌درمانی کنونی مبتنی بر نظام‌های فکری و/یا پژوهشی دهه‌های گذشته هستند. ما معتقدیم که کار روی فرایندهای ناخودآگاه باید توسط پژوهشگران، نظریه‌پردازان و متخصصان عرصه روان‌درمانی، به‌طور جدی در نظر

گرفته شود. آنچه که برخی از این مطالعات پیشنهاد می‌کنند در راستای روندهای مسلط روان‌درمانی است و برخی دیگر با این روندها مغایرت دارند. این مطالعات باید در متن و چهارچوب روان‌درمانی مورد بررسی عملی قرار گیرند. پژوهش عملی و فعالیت بالینی باید بین این دیدگاه‌های متفاوت داوری کند و از دیدگاه‌های موافق و مشابه با یکدیگر حمایت نماید. سپس آنچه که ثابت می‌شود باید برای ایجاد مدل‌های بالینی نوین درهم ادغام شده و به نوبه خود به‌طور عملی و بالینی مورد آزمایش قرار گیرد. ما طرح کلی چنین مدلی را آن‌گونه که به نظر می‌رسد، ترسیم می‌کنیم.

تاریخچه

پیش از مرور و بررسی پژوهش و نظریه‌های رایج، مسیری تاریخی را در پیش می‌گیریم و زمینه کار و چگونگی دستیابی به فرمول‌بندی جدید را شرح می‌دهیم این کار همچنین به درک برخی از بحث‌هایی کمک می‌کند که مطالعه فرایندهای ناخودآگاه را دچار دردسر کرده است و به ایجاد موانع در مسیر مطالعه این فرایندها همچنان ادامه می‌دهند. سپس نشان خواهیم داد که در تاریخ تفکر غرب اکثراً فرایندهای ناخودآگاه مورد غفلت واقع شده و با قدرت تمام انکار گردیده و دست‌کم گرفته شده‌اند.

روان‌کاوی

مطالعه و بررسی فرایندهای ناخودآگاه به هیچ‌وجه نمی‌تواند نقش روان‌کاوی را نادیده بگیرد (اما با مراجعه به کیل استروم ۱۹۹۹، که نقش و تأثیر اصلی بر پذیرش فرایندهای ناخودآگاه داشته است، متوجه می‌شویم که وی معتقد است که نقش روان‌کاوی منفی بوده است). نظریه روان‌کاوی، برخلاف نادیده‌انگاری عمومی فرایندهای ناخودآگاه، همیشه جایگاه مهمی برای این فرایندها قائل بوده است. بنابراین، ما جایگاه فرایندهای ناخودآگاه را در چندین مدل روان‌کاوی بررسی می‌کنیم، از جمله در مدل‌های اولیه و مدل‌های بعد از فروید، در مدل‌های مبتنی بر روابط اُبژه*، روان‌شناسی خویشتن، رویکردهای بین‌ذهنی و دیدگاه‌های ارتباطی نوین آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

اگرچه دیدگاه‌های مربوط به ناخودآگاه و محتوی آن‌ها و چگونگی عمل‌کردشان در ارتباط با فعالیت بالینی تفاوت‌های اساسی دارند، محوریت فرایندهای ناخودآگاه همواره توسط پیروان فروید و روان‌کاوان پس از دوران فروید، تأیید شده است و همگی موافق هستند که فرایندهای ناخودآگاه بار عاطفی دارند و از انسجام ضعیفی برخوردار می‌باشند و بیشتر تحت تأثیر تجربه‌های اولیه زندگی قرار دارند تا

* Object relations. مفهوم اُبژه در روان‌کاوی یک شخص، یک شیئی یا قسمتی از بدن است که از طریق غریزه تحریک و نیازهای غریزی را برآورده می‌کند.

تجربه‌های بعدی. بنابراین، برای همه مدل‌های روان‌کاوی، و بسیاری از آن‌ها، و نه همه آن‌ها ریشه‌های رفتاری ما برای خودمان ناشناخته است و مبتنی بر عواطف و هیجان‌ها است و در شخصیت ما به‌گونه‌ای ضعیف انسجام یافته است. بنابراین وظیفه اصلی روان‌درمانی تمامیت بخشیدن به این فرایندها در روایت شخصی ما می‌باشد. سلامت و شادکامی، به موفقیت این تمامیت و یکپارچگی بستگی دارد. مکتب‌های روان‌کاوی جزء اولین مکتب‌هایی بودند که تأکید کردند فرایندهای ناخودآگاه از طریق درمان تأثیر پذیرفته و تمامیت می‌یابند. آن‌ها برای انجام این کار روش‌های درمانی مشخصی را تدوین کردند.

متفکران روان‌کاوی اما به‌طور کلی داده‌های عملی را در تأیید مفاهیم خود ارائه ندادند. در عوض ترجیح دادند که مفاهیم خود را با مورد پژوهی بالینی شرح دهند و سازه‌های نظری را ارائه دادند که مشاهدات آن‌ها را معنی‌دار و قابل فهم سازد. بنابراین، روان‌کاوی از رشد و تحول در پژوهش دانشگاهی نسبتاً بی‌تأثیر ماند. پژوهشگران نیز به نوبه خود از کار و فعالیت روان‌کاوان تأثیر نپذیرفتند. البته در مورد این قانون استثنایی نیز وجود دارد، یکی از این قوانین تأثیرگذار حمله و انتقادی بود که یک دهه پیش به مطالعه فرایندهای ناخودآگاه الهام گرفته شده از روان‌کاوی به عمل آمد که اصطلاحاً «دیدگاه نوین» نام دارد. دو برنامه پژوهشی مستمر نیز وجود داشت که به مطالعه انگیزش ناخودآگاه و فعال‌سازی روان‌پویایی نیمه خودآگاه اختصاص داشت. اما در اکثر موارد، این مطالعات جزء استنها محسوب می‌شوند.

ناخودآگاه هنجارین

با توجه به این تاریخچه و روان‌کاوی به عنوان زمینه بررسی ناخودآگاه، چند فصل بعدی که چهارچوب اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد، به حیطه‌های پژوهشی اختصاص دارد که اساساً به فرایندهای ناخودآگاه، مربوط می‌شود. این حیطه‌ها شامل **یافت‌شناسی، حافظه ضمنی، یادگیری ضمنی، انگیزش ضمنی، خودکنش‌مندی، شاخصیت عاطفی، نظریه اسنادی و شناخت جسم‌آگین** است. ما نکته‌های اصلی توافق شده و تضادها را در هر یک از این متون مطرح می‌کنیم و اصول کلی (اگر وجود داشته باشند) ارائه شده مربوط به فرایندهای ناخودآگاه را مشخص می‌کنیم. همچنین به کاربردهای هر یک از حیطه‌های پژوهشی ذکر شده می‌پردازیم و نیز سهم و نقش کلی هر یک از آن‌ها را در ارتباط با روان‌درمانی مطرح می‌کنیم. اگر چه کاملاً بر این باور هستیم که این پژوهش‌ها کاربردهای بسیار مهمی برای روان‌درمانی دارند، اما تأثیر این پژوهش‌ها برای روان‌درمانگران ناشناخته است. این مسئله تا حدی به عدم توجه و علاقه بسیاری از متخصصان بالینی مربوط می‌شود اما همچنین به این حقیقت قابل اسناد است که اکثر پژوهشگران در این حیطه‌ها کاربردهای بالینی فعالیت‌های پژوهشی خود را در نظر نگرفته‌اند. ما درصدد هستیم که این خلاء را پر کنیم.

ما کار روی یافت‌شناسی را آغاز می‌کنیم که کانامن و تورسکی را (به‌حق) مشهور کرده است. یک یافتار، راهبرد شناختی ناخودآگاه برای قضاوت یا حل مسئله است که مستلزم منطق یا تلاش نمی‌باشد. اگرچه این یافتارها اغلب مؤثر هستند، اما کانامن و تورسکی نشان دادند که ماهیت عمل‌کرد آن‌ها به گونه‌ای است که به نتایج نادرست قابل پیش‌بینی در موقعیت‌های خاص منجر می‌شود. ما از انجام این اشتباهات آگاه نیستیم. مگر این که به‌طور مشخص بر ما آشکار گردند (و گاه حتی پس از مشخص شدن اشتباهات نیز آگاهی وجود ندارد). بالاخره، برخلاف ناخودآگاه پویا در روان‌کاوی، این نوع پردازش ناخودآگاه به تعارض، دفاع، نیازهای ارتباطی یا آسیب‌شناسی مربوط نمی‌شود، یعنی این نوع پردازش ناخودآگاه برانگیخته نمی‌گردد. این یافتارها، بیشتر هنجارین هستند و صرفاً بازنمایی‌کننده ساختار شناختی ما هستند. بنابراین، تفکر ما اکثراً به‌طور هنجارین بدون منطق، ناخودآگاه است و بدون آن که متوجه باشیم، نادرست می‌باشد.

سپس به بررسی و مرور حافظهٔ ضمنی می‌پردازیم. حافظهٔ ضمنی به جای اینکه از طریق یادآوری آگاهانه یا بازشناسی، ارزیابی شود، از روی رفتار استنباط می‌گردد. به نظر می‌رسد که حافظهٔ ضمنی هنگامی که فرد عملی را انجام می‌دهد یا نگرشی را مطرح می‌کند، نشان داده می‌شود، یا به شیوه‌های دیگری ظاهر می‌شود که از یک رویداد قبلی متأثر شده باشد، حتی اگر فرد هر نوع خاطره‌ای از آن رویداد را انکار نماید. به عبارت دیگر یک تأثیر مشخص از تجربه‌های گذشته است که شخص آگاهانه آن را به خاطر نمی‌آورد.

سپس به بحث دربارهٔ یادگیری ضمنی می‌پردازیم. این یادگیری در خارج از چهارچوب آگاهی رخ می‌دهد، به طوری که فرد آن‌چه را که یاد گرفته است، تشخیص نمی‌دهد. روند مطالعهٔ یادگیری ضمنی شبیه به حافظهٔ ضمنی است که با توجه به این که یادگیری ضمنی آن روی سکهٔ حافظهٔ ضمنی است، تعجب‌آور نمی‌باشد. از آنجایی که فرد آن‌چه را که به خاطر نمی‌آورد، یاد نمی‌گیرد و آنچه را که یاد نگرفته است به خاطر نمی‌آورد، ما از فرایندهای مشابه صحبت می‌کنیم، اگرچه این فرایندها یکسان نیستند. این دو حیطه به این دلیل که از سنت‌های پژوهشی متفاوت برخاسته‌اند، در متون روان‌شناسی جداگانه مطرح می‌شوند. بررسی حافظهٔ ضمنی تا حد زیادی با بررسی افراد مبتلا به آسیب مغزی شکل گرفته است. مدت‌ها بعد مطالعهٔ آن با بررسی افراد بدون آسیب مغزی ادامه پیدا کرده است. برعکس، پژوهش دربارهٔ یادگیری ضمنی در آغاز بر روی کودکان و بزرگسالان آسیب‌نندیده، متمرکز بود. برخی مطالعات، حتی قبل از تاریخ روان‌شناسی، بر روی حیوانات متمرکز بودند.

یادگیری ضمنی مانند حافظهٔ ضمنی فراگیر و ناخودآگاه است. این نکته معلوم شده است که ما انسان‌ها به گونه‌ای استثنایی برای بازشناسی و انتخاب الگوهایی در محیط کاملاً مجهز شده‌ایم. ما همه چیز را یاد می‌گیریم بدون آن که متوجه باشیم که چه چیزی را یاد گرفته‌ایم یا حتی چیزی را به هیچ‌وجه یاد نگرفته‌ایم.

فرایند ناخودآگاه دیگر مورد بررسی، خودکنش مندی است که اهمیت بسیار زیادی در این حیطه و به خصوص در روان‌شناسی اجتماعی دارد که احتمالاً به دلیل مطالعات جان بارگ در این عرصه می‌باشد. خودکنش مندی در تاریخ فرایندهای ناخودآگاه اهمیت دارد و با شناخت جیمز (۱۸۹۰/۱۹۵۰) از عادت آغاز می‌شود و به بررسی‌هایی شیفرین و اشنایدر در زمینه رشد و تحول خودکنش مندی در یک تکلیف یادگیری ساده منجر شده است. درک و شناخت ما از خودکنش مندی، تا زمان انجام کار ابتکاری بارگ که این حیطه را تغییر داد، مبتنی بر پدیده یا این - یا آن بود. یعنی یک فرایند یا خودآیند است که در این صورت با ویژگی‌های معین مشخص می‌شود یا این که این فرایند کنترل شده است و بنابراین از طریق مشاهده این ویژگی‌ها مشخص می‌گردد. بارگ، برعکس این دیدگاه استدلال می‌کند که ویژگی‌های مرتبط با خودکنش مندی و کارکرد کنترل شده می‌تواند از هم جدا شوند و در هر نوع ترکیبی ظاهر گردند. به علاوه، اگرچه فعالیت خودآگاه یا تکرار، به رفتار خودآیند منجر می‌شود، ولی الزاماً خودکنش مندی را ایجاد نمی‌کند و کاملاً خارج از آگاهی (یعنی به شکل ناخودآگاه) می‌تواند شکل بگیرد.

اسناد، حیطه مورد توجه بعدی است که به گرایش، نه اجبار اشاره می‌کند که افراد براساس آن تجربه‌های خود را شرح می‌دهند. تجربیاتی که شامل رویدادهایی در جهان، اعمال دیگران و رفتارهای خودشان است. اگرچه این مقوله در وهله اول فرایندی خودآگاه به نظر می‌رسد، اما حالا می‌دانیم که اسنادها در خارج از حیطه آگاهی رخ می‌دهند و سوگیری‌هایی در آن وجود دارد (مانند یافتارها).

تقدم عاطفی موضوع بعدی است. مباحثی که در این جا مطرح می‌شود شامل این موارد است: آیا عاطفه و شناخت از طریق دو سیستم متفاوت راه‌اندازی می‌شوند؟ آیا پردازش یکی از این دو اولیه است؟ و کدام یک از آن‌ها سریع‌تر عمل می‌کند؟ پاسخ زی‌ژانگ به پرسش‌های بالا این بود که دو سیستم شناختی و عاطفی جداگانه در مغز / ذهن وجود دارد و این که عاطفه هم اولیه و هم سریع‌تر است یعنی، اطلاعاتی که بار عاطفی دارند، جدا از اطلاعات شناختی و آسان‌تر و سریع‌تر از آن‌ها پردازش می‌شوند. لازاروس دقیقاً مخالف این دیدگاه بود و برای شناخت اولویت قائل بود. ما پس از مرور و بررسی متون جدیدتر درباره این موضوع به این نتیجه رسیدیم که مانند پردازش خودآیند و پردازش کنترل‌شده، این پرسش‌ها متفاوت هستند و به جای این که با هم مطرح شوند باید جداگانه در نظر گرفته شوند. و پاسخ به هریک از آن‌ها به عوامل خاصی در موقعیت مورد مطالعه بستگی دارد. شناخت جسم آگین به این ایده اشاره می‌کند که افکار ما هم سو و موازی با جسم فیزیکی و مبتنی بر آن است، یعنی تا حد زیادی براساس کارکرد حسی و حرکتی صورت می‌گیرد. این کارکرد را در استعاره‌ها مشاهده می‌کنیم که همواره به چنین هم‌سویی اشاره دارند. ما به بررسی پژوهش‌های زیادی

می‌پردازیم که چگونه استعاره‌ها به راستی حقیقت دارند. برای مثال، وقتی گرمای فیزیکی را تجربه می‌کنیم، افراد را بیشتر دوست داریم (یعنی آن‌ها را افرادی گرم‌تر درک می‌کنیم) و محیط فیزیکی را هنگام دوست داشتن افراد، گرم‌تر احساس می‌کنیم. و البته، همه این حالت‌ها در خارج از عرصه آگاهی رخ می‌دهند.

مدل‌های عصب‌پایه رایانشی مغز / ذهن

بالاخره، مدل‌های عصب‌پایه رایانشی نوین درباره مغز / ذهن را مرور می‌کنیم. مدل‌های مورد بحث ما عبارتند از ویژه‌پردازی گسترده، پیوندگرایی (که از طریق پردازش موازی توزیعی [PDP] با شواهد نشان داده می‌شود)، و بازپردازی عصبی. هر یک از این مدل‌های دارای مدل‌های فرعی در درون خود می‌باشند. هر مدل با جزئیات بحث می‌شود و سپس با یکدیگر مقایسه می‌شوند. اگرچه تفاوت‌های مهمی بین آن‌ها وجود دارد که به‌طور دقیق به سازمان‌بندی قبلی مربوط می‌شوند که هر یک از آن‌ها برای مغز / ذهن پذیرفته‌اند، همه آن‌ها ویژگی‌های مشخص مشترک نیز دارند. همه آن‌ها به‌پردازش موازی قائل هستند، و همه آن‌ها فرایندهای ناخودآگاه را در نظر می‌گیرند. درواقع، چنین فرایندهایی برای کارکرد ذهن / مغز اساسی محسوب شده‌اند و همه آن‌ها کاربردهای مهمی برای روان‌درمانی دارند. این مدل‌ها بسیاری از یافته‌های عملی و نتایج بالینی را به یکدیگر پیوند می‌دهند که در مورد آن‌ها بحث کرده‌ایم و تاکنون در متون روان‌شناسی بدون ارتباط با یکدیگر باقی مانده‌اند. سپس در تلاش هستیم تا به این مدل‌ها تمامیت دهیم و مدل فراگیر و گسترده‌ای را تدوین کنیم که اکثر یافته‌ها و کاربردهای درمانی موردبحث را در نظر داشته باشد.

چه می‌دانیم و دانش ما چه معنایی دارد؟

با توجه به اطلاعات و دانش‌مان از فرایندهای ناخودآگاه و چگونگی ارتباط این دانش با نظریه کلی درباره مغز / ذهن کتاب را به پایان می‌رسانیم و این اطلاعات و دانش را خلاصه می‌کنیم. همچنین چگونگی کاربرد داده‌ها و مدل‌های بررسی شده را در نظریه و عمل روان‌درمانی نشان خواهیم داد. بالاخره درباره روان‌درمانی براساس طرح‌ریزی یک مدل مبتنی بر علم عصب‌پایه رایانشی، نتیجه‌گیری می‌کنیم. این فصل، با توجه به کمبود دانش فعلی ما ضرورتاً گمانه‌پردازانه است.

بخش ۱

تاریخچه اولیه ناخودآگاه

کشف ناخودآگاه و کار روی بخش نهفته ذهن خصوصاً با روش‌های دقیق، وظیفه اصلی روان‌شناسی در قرن پیش‌رو است. من شکی ندارم که به کشف‌های بسیار خوبی دست خواهیم یافت که شاید به اهمیت همان کشف‌هایی باشد که در قرن گذشته در مورد علوم فیزیکی و طبیعی صورت گرفته است.

- برگسون (۱۹۰۱ به نقل از الن برگر، ۱۹۷۰، ص ۳۲۱)

آیا هنری برگسون حق داشت؟ آیا روش‌های عالمانه کشف و بررسی «ذهن نهفته» را در قرن بیستم تدوین کرده‌ایم؟ در یک کلمه باید بگوییم، نه. پیشرفت در شناخت فرایندهای ناخودآگاه، نه تنها با رشد اساسی علوم فیزیکی و طبیعی عصر برگسون هماهنگ نبود، بلکه قرن بیستم حتی نتوانست دیدگاهی واحد (چه برسد به دیدگاهی پذیرفته شده) از رویدادهای ناخودآگاه ارائه دهد. اهمیت و حتی وجود فرایندهای ناخودآگاه، در واقع کاملاً در قرن بیستم مورد شک و تردید قرار گرفت. اما برگسون اشتباه نکرده بود، بلکه فقط زمان‌بندی او تقریباً یک قرن به تعویق افتاد. روان‌شناسان، دانشمندان علم عصب پایه، و دانشمندان علوم شناختی بررسی فرایندهای ناخودآگاه را به گونه‌ای منظم در این قرن یعنی قرن بیست و یکم آغاز کرده‌اند. در نخستین نگاه، این تأخیر عجیب به نظر می‌رسد. مردم عامی ایده و مفهوم رویدادهای ناخودآگاه را در طی نسل‌ها پذیرفته و به آن توجه کرده بودند. پس چرا روان‌شناسی دانشگاهی فقط اخیراً چنین فرایندهایی را کشف کرده است؟ چرا این رشته که

ظاهراً به مطالعه و بررسی کارکرد انسان اختصاص دارد، این جنبه مهم را مدت‌های مدید، نادیده گرفته است؟ چرا چنین کرده، در واقع چرا از پرداختن به این موضوع اجتناب کرده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها زمینه را برای تلاش‌های نظری ویژه‌ای آماده می‌کند که در این کتاب مرور شده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها همچنین فرضیه‌های تأیید نشده را مشخص می‌کند و به کار در این عرصه حتی توسط کسانی که واقعیت‌های ناخودآگاه را پذیرفته‌اند استمرار می‌بخشد. پاسخ به این پرسش‌ها، به‌رغم مقبولیت و پذیرش مطالعه فرایندهای ناخودآگاه در حال حاضر تبیین‌کننده علت مقاومت شدید موجود نسبت به این فرایندها است.

وضعیت فعلی مطالعه فرایندهای ناخودآگاه هنگامی قابل فهم‌تر می‌شود که رشد و تحول پیشگامان فلسفی و نیز مطالعات انجام شده در این حیطه را در دوران‌های پیش از علم، بررسی کنیم. هنگامی که این بررسی‌ها روشن شود، انبوهی از موضع‌گیری‌های متضاد و کاملاً غیرمنطقی و دور از ذهن مربوط به ناخودآگاه قابل فهم می‌گردد. البته این بررسی‌ها کامل و جامع نیستند. به‌علاوه، موضع‌گیری‌های بررسی شده به جنبه‌هایی محدود می‌شوند که بر ایده‌ها و مفاهم فرایند ناخودآگاه تأثیر می‌گذارند. این گونه مواضع به یک معنا تا حدی تحریف شده خواهند بود؛ جنبه‌هایی که فرایند ناخودآگاه را در نظر دارند، بی‌توجهی نسبت به سایر سیستم‌ها را تأکید خواهند کرد.

ما نشان خواهیم داد که وجود و ماهیت واقعی فرایندهای ناخودآگاه که در روند مسلط تفکر غرب تا حد زیادی قرن‌ها نادیده گرفته شده است، ابتدا با دکارت آغاز شده و علت آن شرح داده می‌شود (برای مثال وایت، ۱۹۶۰). فلسفه روماتیک و درمان کسانی که دچار اختلال‌های عاطفی بودند (روان‌پزشکی پویا: الن برگر، ۱۹۷۰) حالت تعادل و توازن را برای این غفلت فراهم ساخته است، اما این گرایش‌ها بازنمایی‌کننده نهضت دیگری در تفکر غرب هستند. روان‌کاوی یک مورد استثنایی اولیه در این روح زمانه است. بنابراین ما اصول روان‌کاوی را در مورد فرایندهای ناخودآگاه به تفصیل بررسی می‌کنیم و این نکته را هم در نظر می‌گیریم که فقدان تأییدهای عملی و جدایی آن از دانشگاه، تأثیر روان‌کاوی را کاهش داده است.

در پایان این مسیر فلسفی، پزشکی و روان‌کاوانه برخی از گرایش‌های اولیه در روان‌شناسی قرن بیستم را بررسی می‌کنیم (گرایش‌هایی که متأثر از مواضع فلسفی و «روان‌پزشکی پویا» بوده‌اند) که مطالعه فرایندهای ناخودآگاه را عهده‌دار شده‌اند. و سپس نشان می‌دهیم که بررسی رویدادهای ناخودآگاه در واقع توسط پیشگامان علمی و دانشگاهی این رشته منع شده اما متخصصان پزشکی به بررسی آن ادامه داده‌اند. سپس این بحث مطرح می‌شود که حتی این مکاتب روان‌شناسی علمی اولیه باید جایگاهی برای فرایندهای ناخودآگاه پیدا می‌کردند. به عبارت دیگر، وقتی آن‌ها بررسی واقعی کارکرد انسان را آغاز کردند، این نکته ثابت شد که ایجاد مدلی از کارکرد روان‌شناختی که فرایندهای